

إعراب و فهم صحیح آیات

رقیبه صادقی نیری*
مهین حاجی زاده**

چکیده

إعراب که از ویژگی‌ها و مشخصه‌های زبان عربی است، از نظر لغوی به معنای آشکار کردن و واضح گردانیدن، اصلاح کردن، پیدا سخن گفتن، نیکو ساختن و... به کار می‌رود. رایج‌ترین معنای آن آشکار کردن می‌باشد. و در تعریف اصطلاحی تغییرات پایانی واژه‌ها می‌باشد. بررسی زبان شناسی به وضوح نشان می‌دهد که پدیده إعراب در اکثر زبان‌های سامی وجود داشته است و به احتمال زیاد از مایه‌های کهن سامی سرچشمه گرفته و در لهجه‌های گوناگون عربی به کار می‌رفته است. برای فهم قرآن تشخیص إعراب و نقش حروف و کلمات و جملات در قرآن لازم و ضروری است به طوری که گاهی فهم نادرست إعراب در آیه موجب فساد معنا در آیات و گاه نیز موجب دگرگونی و تغییر در معنا می‌گردد. این مقال با ذکر نمونه‌هایی به دنبال این مطلب است که اعراب در تمایز میان معانی نقش بارزی داشته و نادیده گرفتن آن ابهامات و مشکلاتی را در معنا ایجاد می‌کند.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، إعراب، فساد معنا، دگرگونی معنا.

* دکترا و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.
** دکترا و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.

إعراب از ویژگی‌ها و مشخصه‌های زبان عربی است که در بیان و آشکار کردن معانی و مفاهیم مورد نظر کلمات نقش اساسی ایفا می‌کند به طوری که برخی آن را نحو و نحو را إعراب خوانده اند.

از نظر لغوی هرچند واژه إعراب، دارای معانی مختلفی مانند آشکار و واضح گردانیدن، اصلاح کردن، پیدا سخن گفتن، نیکو ساختن و تاختن و تیز کردن اسب است^۱، اما رایج‌ترین معنای آن در لغت آشکار کردن می‌باشد.

ازهری می‌نویسد: الاعراب و التعریب معناهما واحد و هو الإبانة، يقال أعرب عنه لسانه و عرب ای أبان و أفصح و يقال: أعرب عما فی ضمیرک ای أبن و من هذا يقال للرجل اذا أفصح فی الکلام: قد أعرب^۲.

صاحب لسان العرب نیز معنای اصلی إعراب را افصاح، بیان و کشف معانی مورد نظر می‌داند: الاعراب الذی هو النحو إنما هو الإبانة عن المعانی بالالفاظ و أعرب کلامه اذا لم یلحن فی الإعراب و يقال عربت له الکلام تعریبا، و أعربت له إعرابا إذا بیته حتی لا یكون فیهِ حصرمة^۳. در تعریف اصطلاحی واژه نیز تعاریف گوناگونی از آن ارائه داده اند که نقطه مشترک تمامی آنها تصریح یا تلویح از تغییرات پایانی واژه‌ها در سخن می‌باشد^۴.

اکثر این تعاریف به نمود ظاهری إعراب پرداخته اند، برای مثال: إعراب اثری است آشکار یا مقدر که توسط عامل برآخر کلمه قرار می‌گیرد. و برخی از تعاریف نیز به دلالت معنایی إعراب پرداخته اند^۵. ما هیچ کدام از آنها ماهیت إعراب را به طور کامل روشن نمی‌سازد. تغییرات مذکور در آخر کلمات که از دیدگاه جمهور نحویان در بخشی از واژگان رخ می‌دهد، در اسم؛ ذیل عناوین کلی رفع، نصب و جر و در فعل؛ تحت عناوین: رفع، نصب و جزم طبقه بندی می‌شود.

در ارتباط با اینکه چرا این پدیده را اعراب نامیده اند، مناسباتی با معانی لغوی واژه ذکر کرده اند^۶، که البته این وجوه تناسب نیز در روشن شدن ماهیت إعراب کمک چندانی نمی‌کند.

منشاء إعراب

به طور کلی هیچ کدام از نحویان و علمای پیشین زبان عرب، اصل وجود إعراب را

در زبان عربی کهن به صورت عام و در زبان عربی فصیح به صورت خاص انکار نکرده‌اند، اما برخی از مستشرقان چون فولرس وجود این پدیده را در گویش‌های سرزمین حجاز و قرآن انکار کرده و حتی در این که بادیه نشینان بدین زبان سخن گفته باشند، در تردید هستند.^۷ و در رد این ادعا به وجود اعراب در شعرهای جاهلی و نیز احادیثی از پیامبر اکرم (ص) مبنی بر تشویق به رعایت اعراب و اجتناب از لحن - عدم مراعات اعراب - استناد شده است.^۸

بررسی‌های زبان‌شناسی نیز به وضوح نشان می‌دهد که این پدیده در اکثر زبان‌های سامی وجود داشته است.^۹

با این حال چگونگی تحول و زمان کاربرد آن به طور کلی در پرده ابهام است، به احتمال زیاد پدیده اعراب از مایه‌های کهن سامی سرچشمه گرفته و دست کم تا اواخر قرن چهارم میلادی در لهجه‌های گوناگون عربی، اعراب به کار می‌رفته است.

تحقیقات نحوین متقدم در ارتباط با لهجه‌های قدیم عربی پرده از اختلاف لهجه‌ها و چگونگی حرکت اواخر کلمات برمی‌دارد که این همان پدیده اعراب است.^{۱۰} و حتی امروزه در بقایایی دست نخورده از لهجه‌های بدویان پدیده اعراب را می‌یابیم، از سوی دیگر، چنانچه این پدیده ساخته و پرداخته متأخرین باشد، به یقین باید مخالفانی نیز داشته باشد. اما تاریخ عرب نه تنها به وجود چنین مخالفانی اشاره نکرده است، بلکه شواهد و وقایع همگی بر وجود این پدیده در زبان عربی فصیح دلالت می‌کند.^{۱۱} و به گفته نولد: اگر پیامبر (ص) یا یکی از مسلمانان هم عصر ایشان، قرآن را بدون اعراب می‌خواند، قطعاً در این ارتباط روایاتی به دست ما می‌رسید.^{۱۲}

اهمیت اعراب

علماء عربی و نحو به اتفاق بر اهمیت اعراب تاکید کرده و معتقدند که الفاظ بر معانی بسته شده‌اند و اعراب همان چیزی است که آن را می‌گشاید و اغراض در الفاظ پنهان بوده «اعراب» آن را آشکار می‌کند.^{۱۳}

این فارسی در این ارتباط می‌گوید: با اعراب است که معانی کلمات و جملات تشخیص داده می‌شود و اهداف و اغراض گوینده آشکار می‌شود. به طوری که اگر کسی «ما أحسن زید» یا «ضرب عمر زید» را بدون اعراب بگوید، مراد او آشکار نمی‌شود، اما آن‌گاه

که بگوید: «ما أحسن زیداً» یا «ما أحسن زید» به رفع زید یا «ما أحسن زید» به جر زید، معنای مورد نظر کاملاً مشخص می‌گردد. ۱۴

در میان علمای معاصر نیز افرادی چون ابراهیم مصطفی، مهدی مخزومی، خلیل عمایره از موافقان به شمار می‌روند. ابراهیم مصطفی در این باب می‌نویسد: از اصول زبان عربی دلالت حرکات بر معانی است، بنابراین واجب است که علائم اعراب را به عنوان دلالت‌کننده‌هایی بر معانی، مورد بررسی قرار دهیم. ۱۵

اما تعداد اندکی از علماء پیشین چون خلیل بن احمد فراهیدی و قطرب و نیز از علمای معاصر، جرجس الخوری المقدسی، قاسم امین^{۱۶}، ابراهیم انیس و... با این پدیده مخالف می‌باشند به طوری که ابراهیم انیس می‌گوید: اعراب قصه ای است که نحویان عرب ساخته و پرداخته‌اند و به دلیل تمایل به رسیدن به قواعد قیاسی و منسجم برای آن اصولی را وضع نموده‌اند. ۱۷

واقعیت آن است که مراد از وضع اعراب، تزیین و آرایش کلام نبوده و امر زایدی نیز به شمار نمی‌آید، بلکه هدف از وضع آن تمییز و تشخیص معانی مخالف و روشن و آشکار ساختن آنها و نیز رسیدن به دلالت‌های معنوی است.

پدیده اعراب با نحو نشأت یافته و مفسران نیز در توضیح و تفسیر آیات قرآن کریم از آن مدد گرفته‌اند به طوری که سیوطی شناخت معنا را از فواید اعراب برشمرده و براین اعتقاد است که اعراب، معانی را از هم جدا می‌سازد و از مقصود و مراد گویندگان آگاهی می‌دهد^{۱۸}. و نیز مفسران و علماء علوم قرآنی را اعتقاد براین است که تعلم ضبط صحیح عربی و قواعد نحو از امور ضروری برای فهم قرآن کریم و حدیث شریف نبوی و به طور کلی میراث گرانقدر عربی می‌باشد، چرا که در صورت اختلاف در ضبط صحیح، معنا دچار فساد یا دگرگونی می‌گردد. در این پژوهش سعی برآن است تا با ذکر نمونه‌هایی از آیات نورانی قرآن کریم، نقش اعراب را در ایجاد اختلاف یا فساد معنا در آیات قرآن کریم مورد کنکاش قرار دهیم.

لازم به یادآوری است که مراد از اعراب در این مقاله هم به معنای اعراب ظاهری و آشکار شدن حرکات بر روی کلمه می‌باشد و نیز به معنای اعراب و آشکار کردن نقش کلمه در جمله، که در هر دو صورت آشکار نشدن آن موجب تغییر یا فساد در معانی آیه می‌گردد.

موارد عدم فهم اعراب صحیح، موجب فساد معنا

۱. مفعول به مقدم بر فاعل: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر، ۲۸/۳۵)؛ «از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند».

در این آیه، حتما باید الله منصوب باشد چرا که در صورت رفع الله معنای آیه فاسد گشته و ترس را به خداوند نسبت می دهد.

۲. کارکرد واو عطف: «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (التوبة، ۳/۹)؛ «خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند».

در آیه بالا مجرور خواندن «رَسُولُهُ» موجب فساد معنا در آیه گشته و بیزاری خداوند را به رسول خدا (ص) منسوب می کند. احتمال اشتباهی که اعراب جمله بر معنای آن وارد می سازد، عاملی است که موجب شد تا علائم اعراب بر روی مصاحف اولیه آشکار گردد. در این ارتباط زرکشی در کتاب «البرهان فی علوم القرآن» می نویسد: زیاد بن ابی سفیان - زیاد بن سمیه - که والی بصره بود از ابوالأسود دثلی - ۶۹ ق - درخواست کرد تا قاعده و راه و رسمی برای اصلاح زبان عربی و به ویژه روشی برای قرائت صحیح قرآن وضع نماید و به وی یادآور گردید که اختلاط عجم و تازیان رو به فزونی نهاده و زبان تازی را به تباهی کشانده است. سپس به وی گفت: چقدر به جا و به مورد بود روش و قاعده ای را فراهم آوری تا مردم بتوانند به آن وسیله کلام الهی را با نشانه های حرکات و سکون بخوانند. ۱۹

ابوالأسود از انجام این کار امتناع می ورزید، زیاد بن ابی سفیان شخصی را مأمور کرد که بر سر راه و مسیر رفت و آمد ابوالأسود بنشیند تا وقتی به وی نزدیک شد قرآن را با صدای بلند قرائت کند، زمانی که ابوالأسود نزدیک شد این شخص کلمه «رَسُولُهُ» را در آیه بالا به کسر لام قرائت کرد، این قرائت که معنای نادرست و زنده ای را ارائه می کرد، بر ابوالأسود گران آمد و گفت: خداوند منزّه و بزرگتر از آن است که از رسول و فرستاده خویش بیزار گردد. و لذا بلافاصله نزد زیاد برگشت و به وی اعلام کرد که هم اکنون حاضریم به درخواست شما جامه عمل بپوشانم و این کار به نظرم پسندیده است. بنابراین نویسنده ای برای من فراهم آور تا به اعراب گذاری قرآن آغاز نمایم. ۲۰

موارد عدم فهم صحیح اعراب، معنا و مدلول آیه را دچار تغییر می کند

۱. واو عطف یا استیناف: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ

تَأْوِيلُهُ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (آل عمران، ۷/۳)؛ «اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد، پاره ای از آن، آیات محکم و صریح و روشن است، آنها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابه اند [که تاویل پذیرند] اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند، با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند [آنان که] می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست».

نقش عاطفه یا استینافی بودن او در «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ» بحث بسیار پردامنه ای را در بین علمای علوم قرآنی و مفسران در ارتباط با محکم و متشابه پدید آورده است. چرا که برخی از علماء، «او» را در این جمله او عاطفه دانسته و «يَقُولُونَ» را حال می دانند که براین اساس آیات متشابه آیتی است که هم خدا و هم راسخان در علم بدان آگاهی دارند و برخی دیگر «او» را او استیناف گرفته و «الرَّاسِخُونَ» را مبتدا و «يَقُولُونَ» را خبر آن می دانند که براین اساس تنها خداوند است که به آیات متشابه علم داشته و هیچ کس را غیر از او یارای تفسیر و تاویل آیات متشابه نیست.

سیوطی در کتاب الاتقان^{۲۱} به تفصیل به این بحث پرداخته و دیدگاه های مختلف را در این ارتباط بیان کرده است.

۲. تابع معمول مصدر یا اسم فاعل: هنگام عطف بر معمول مصدر یا نقش و نیز حال در اسم فاعل، تابع می تواند مجرور، منصوب یا مرفوع بیاید و این مبتنی بر جایگاه معمول است که مضاف الیه واقع شده است، بدین صورت که اگر اصل آن مرفوع باشد، می توان تابع را مجرور یا مرفوع کرد و اگر معمول در اصل، منصوب باشد، می توان تابع را مجرور و یا منصوب کرد، از جمله نمونه های رفع، قرائت حسن بصری در این آیه از قرآن کریم است: «أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (آل عمران، ۸۷/۳)؛ «لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی برایشان است». به رفع «وَالنَّاسِ أَجْمَعُونَ» بنا بر عطف بر محل مضاف الیه که در معنا فاعل است.^{۲۲}

البته از دیدگاه سیبویه، این مورد، معمول برای فعل محذوف است، گفته می شود: عجب من ضرب زید و عمر و این در صورتی است که بین آن دو مشارکت برقرار کنی و

گوینده جمله: هذا ضارب زيد و عمرا، می گوید: عجب ت له من ضرب زيد و عمرا، گویی فعل را تقدیر قرار داده است: و یا یضرب عمرا و ضرب عمرا.

از دیدگاه نحویون، گزینه بهتر، مجرور آوردن تابع در لفظ و معناست. این یعیش می گوید: مجرور آوردن به خاطر مشارکت در لفظ و اتحاد در معنا مناسب تر است و اگر آنها را حمل بر معنا کنی در معنا به اولی بازگشت داده شده است، ولی در لفظ با آن مشارکت ندارد. و اگر لفظ و معنا هر دو حاصل آید، بهتر از آن است که تنها معنا حاصل آید. ۳۳

۳. متعلق ظرف: «لا عاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (هود، ۱۱/۴۳)؛ «امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده ای نیست».

در آیه بالا «الْيَوْمَ» جایز نیست که متعلق به «أَمْرِ اللَّهِ» باشد چرا که مصدر است و آنچه در صله مصدر می باشد جایز نیست که بر آن مقدم شود و نیز جایز نیست که متعلق به عاصم باشد چرا که اگر متعلق به عاصم باشد واجب است تئوین بگیرد چرا که شبه مضاف است، پس قطعاً متعلق به محذوف می باشد. طبعی است که متعلق دانستن آن به امر و عاصم معنا را دچار دگرگونی و تغییر می سازد.

۴. رفع و نصب مستثنی زمانی که مستثنی منه در جمله منفی آمده و مستثنی مقدم شده است؛ مانند: رفع و نصب واژه «قَلِيلٌ» در آیه زیر: «مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» (النساء، ۴/۶۶)؛ «جز اندکی از ایشان آن را به کار نمی بستند».

چون بنا بر مستثنی یا بدل بودن منصوب می آید. و رضی؛ بازگشت ضمیر بر اسم ماقبل استثناء را شرط می داند تا بدل برای آن؛ یعنی: مبتدا یا یکی از نواسخ آن باشد. طبعی است که رفع و نصب آن، معنای جمله را تغییر می دهد.

۵. ضمیر مفعولی یا تأکیدی: «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» (المطففين، ۸۳/۳)؛ «و چون برای آنان پیمانانه یا وزن کنند، به ایشان کم دهند».

در ارتباط با ضمیر «هم» در «كَالُوهُمْ» و «وَزَنُوهُمْ» دو وجه وجود دارد: یکی این که: ضمیر منصوب باشد به تقدیر لام، یعنی: «كَالُوا لَهُمْ» و «وَزَنُوا لَهُمْ» که لام حذف شده و فعل به آن متصل شده. دوم این که: ضمیر رفع، تأکیدی باشد برای «واو» در «كَالُوا» و «وَزَنُوا». ۲۴

البته سیوطی بر این اعتقاد است که چون واو در هر دو فعل بدون الف نوشته شده صحیح آن است که «هم» ضمیر مفعولی منصوب باشد. ۲۵

پرواضح است که فهم صحیح مدلول آیه در گرو آن است که نقش اعرابی ضمیر «هم» به طور کامل آشکار گردد.

۶. وجوه مختلف مصدر در جمله: «لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدْيِ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ» (البقره، ۲ / ۲۶۴)؛ «صدقه های خود را با منت و آزار باطل نکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می کند».

علمای نحو معتقدند که «کاف» در «كَالَّذِي» به عنوان صفت برای مصدر محذوف منصوب می باشد و تقدیر آن «ابطالاً كالذی ینفق ماله رثاء الناس» می باشد. و نیز نصب «رثاء» به سه وجه ممکن است توجیه گردد: ۱. مفعول له. ۲. حال. ۳. صفت برای مصدر محذوف که تقدیر آن «إنفاقاً رثاء الناس» می باشد.

معنا و مفهوم آیه در صورتی به روشنی بیان می گردد که اعراب کلمه به درستی تشخیص داده شود. ۷. وجوه مختلف یک اسم: «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً» (النساء، ۴ / ۱۲)؛ «اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله باشد».

در آیه بالا کلمه مورد بحث «کلاله» می باشد که وجوه مختلفی را می پذیرد. بدین گونه که اگر «کلاله» اسم باشد برای میت که حال خواهد بود. و «يُورَثُ» خبر «كان» می باشد. اگر صفت باشد خبر «كان» است، و اگر متعلق به ورثه باشد، مضاف را در تقدیر می گیریم؛ یعنی: «ذا کلاله» که در این صورت نیز حال یا خبر خواهد بود. و اگر متعلق به خویشاوندان باشد، مفعول لأجله خواهد بود.

این نقش های متفاوت، قطعاً موجب تفاوت در فهم مدلول آیه می گردد. ۸. جمله ابتدایی یا استینافیّه: «الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (البقره، ۲ / ۱-۵)؛ «الف، لام، میم، این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست و مایه هدایت تقوا پیشگان است، آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می آورند و به آخرت یقین دارند...».

صاحب تفسیر «الکشاف» در ارتباط با تفسیر آیه مطلبی را بیان می کند که دقیقاً نشانگر

تأثیر اعراب در فهم صحیح از آیه می باشد. ایشان می نویسند: «أَوْلَيْكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» در محل رفع می باشد، اگر جمله «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» مبتدا باشد، در غیر این صورت محلی از اعراب ندارد که براساس این دو نوع اعراب نظم کلام تفاوت پیدا می کند، چرا که اگر ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ را مبتدا بدانی، پس این جمله را مستأنفه گرفته ای بدین صورت که زمانی که گفته می شود قرآن به صورت اختصاصی «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» است. این سؤال برای شخص پیش می آید که متقینی که این امر بدان ها اختصاص یافته چه خصوصیتی دارند؟ در پاسخ می فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» گویا این جمله جواب سؤال مقدری است و سپس بیان کرده که متقین با داشتن این خصائص، «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...» مستوجب لطفی هستند که در حق آنها می شود، و با آنها رفتاری می شود که با کسانی که به صفت آنها نیستند این گونه رفتار نمی شود، یعنی: کسانی که خصائص و اعمالشان این است، شایسته هدایت خداوند و اعطاء رستگاری هستند. و اگر آن را تابعی برای متقین قرار بدهی، استیناف بر «اولئك» واقع می شود، گویا گفته می شود چه چیزی برای متقین با این صفات موجب شده که اختصاصا هدایت شامل آنها بشود؟ پس پاسخ داده می شود که این افرادی که دارای این صفات هستند بعید نیست که در این دنیا به هدایت دست یابند و در آخرت به فلاح و رستگاری ۲۶

چنانکه ملاحظه می شود، تفاوت در اعراب جمله، چگونه معنا و مفهوم آیات را دگرگون ساخته و موجب برداشت های مختلفی می گردد.

نتیجه بحث

یکی از شرایط و لوازم ضروری برای فهم صحیح و دقیق مدلول آیات قرآنی، تشخیص اعراب و نقش حروف و کلمات و جملات در قرآن می باشد. به طوری که گاه فهم نادرست اعراب در آیه موجب فساد معنا می گردد. به مثل مجرور دانستن «رَسُولُهُ» در آیه «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (التوبة، ۳/۹) معنایی فاسد از آیه ارائه داده و موجب می شود که ما خداوند متعال را از رسول گرامی اش بری و بیزار بدانیم در صورتی که تشخیص صحیح اعراب و این که او عطف به رسوله برنمی گردد، در فهم صحیح آیه کمک فراوانی می کند. گاه نیز عدم تشخیص اعراب صحیح، معنای اصلی آیه را دگرگون می سازد، و هرچند

این دگرگونی، فساد در معنا نیست، لکن ترجمه صحیح آیه و تشخیص مدلول اصلی آیات قرآن لازم و ضروری است، برای مثال تشخیص این که «واو» در وسط آیه «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران، ۷/۳) عاطفه یا استیناف باشد، موجب اختلاف در معنای آیه گشته و این اختلاف در معنا، اختلاف شدید دیدگاه‌ها را در ارتباط با محکم و متشابه به دنبال داشته است. براین اساس اعراب در تمایز میان معانی نقش بارزی داشته و نادیده گرفتن آن ابهاماتی ایجاد می‌کند، پس لازم است برای رسیدن به ترجمه صحیح و دقیق از آیات قرآن کریم و فهم مدلول واقعی آنها، نقش اعرابی حروف، کلمات و جملات به دقت مشخص و روشن می‌گردد.



۱. لغت نامه دهخدا، ۲/۲۹۳۶.
۲. تهذیب اللغة، ۲/۲۱۹.
۳. لسان العرب، ۱/۵۸۹.
۴. الأشباه و النظائر، مجمع اللغة العربية، ۱/۱۵۲.
۵. الخصائص «ابن جنی»، ۱/۳۵.
۶. الأشباه و النظائر، ۱/۱۶۵-۱۶۴.
۷. دراسات فی اللغة «صباحی صالح»، ۱۲۲.
۸. همان، ۱۲۲-۱۲۳.
۹. دراسات فی اللغة «سامرای»، ۹۷-۹۸.
۱۰. دراسة للهجات العربية القديمة «سلوم»، ۲۳.
۱۱. العقد الفريد، ۲/۱۴۸.
۱۲. مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی «عبد التواب»، ۴۳۳.
۱۳. دلائل الاعجاز، ۷۵.
۱۴. الصحاح فی فقه اللغة و سنن العرب فی کلامها «ابن فارس»، ۸.
۱۵. إحياء النحو، ۴۸-۵۰.
۱۶. فی النحو العربي «مبروک»، ۹۰.
۱۷. من أسرار اللغة، ۲۰۴.
۱۸. الأشباه و النظائر، ۶۲۳.
۱۹. البرهان فی علوم القرآن، ۱/۲۵۱.
۲۰. مناهل العرفان، ۱/۳۳۲.
۲۱. الاتقان فی علوم القرآن، ۲/۲-۱۰.
۲۲. شرح التسهيل «ابن مالک»، ۲/۴۴۶.
۲۳. شرح المفصل، ۶/۶۵.
۲۴. البیان فی غریب اعراب القرآن، ۲/۵۰۰.
۲۵. الاتقان فی علوم القرآن، ۱/۱۵۲۴.
۲۶. الکشاف «زمخشری»، ۱/۴۲-۴۳.